

مثل یک مرد فکر کن مثل یک زن رفتار کن



نشر البرز

- استیو هاروی
- مترجم: مهراوه فیروز

فهرست



آنچه لازم است در مورد مردان و روابط بدانید..... ۱

بخش اول: نظام ذهنی یک مرد

فصل اول: آنچه مردان را به حرکت وامی دارد ۷

فصل دوم: عشق ما شبیه عشق شما نیست ۱۳

فصل سوم: سه اصل مورد نیاز آقایان ۲۷

فصل چهارم: «باید با هم صحبت کنیم» جملاتی نظیر این مردان را فراری می دهد. ۳۷

بخش دوم: چرا مردان این کار را می کنند؟ آنان چه کار می کنند؟!

فصل پنجم: اولین موردی که اهمیت دارد..... ۴۷

فصل شش: طعمه بودن و یا ماندگار بودن ۵۳

فصل هفتم: پسر مامان ۶۳

فصل هشتم: چرا مردان فریب می دهند..... ۷۱

بخش سوم: کتاب تمرین؛ چگونه بازی را ببینید

- فصل نهم: مردان به استانداردها احترام می‌گذارند. ۸۷
- فصل دهم: پنج پرسش که هر زنی باید پیش از عمیق شدن رابطه مطرح کند. ۹۹
- فصل یازدهم: قانون نود روز. ۱۱۱
- فصل دوازدهم: در همان ابتدای رابطه، او را با فرزندان خود آشنا کنید. . ۱۲۱
- فصل سیزدهم: زنان استوار، مستقل و تنها. ۱۳۱
- فصل چهاردهم: چگونه به حلقه ازدواج برسید. ۱۴۱
- فصل پانزدهم: پاسخ‌هایی سریع به سوالاتی که در ذهن دارید. . . . ۱۴۹



آنچه مردان را به حرکت وامی‌دارد

هیچ جمله‌ای به این درستی نیست: مردان موجودات ساده‌ای هستند. ابتدا این جمله را خوب درک کنید، سپس هرآنچه در این کتاب می‌خوانید، حتماً کاربرد خواهد داشت. بایستی بدانید که مردان تحت این عنوان که چه کسی هستند، چه کار می‌کنند و چقدر درآمد دارند، به حرکت درمی‌آیند. میزان درآمدی که بابت تلاش خود دریافت می‌کنند، برایشان حائز اهمیت است. این چند موضوع پایه اولیه‌ی دی. ان. ای و جودی آقایان را می‌سازد و تازمانی که مرد درگیر این اهداف است فرصت توجه کردن به شما را ندارد، چه با او ازدواج کرده باشید و چه در شرف ازدواج باشید.

به این موضوع فکر کنید. از زمانی که او به عنوان یک پسر بچه به دنیا می‌آید، اولین چیزی که می‌آموزد این است که چگونه یک مرد واقعی باشد، چگونه خشن باشد، از درخت بالا برود، بدون گریه برخیزد و دیگر اینکه اجازه ندهد کسی او را هل دهد. به او می‌آموزند که سخت کار کند، وسایل خریداری شده را از ماشین بیرون بیاورد، زباله‌ها را بیرون ببرد، برف‌ها را پارو کند و چمن‌ها را کوتاه کند. به او می‌آموزند که مادر و خواهر و برادران کوچک‌ترش را حمایت کند و همیشه مواظب وسایل خانه و خانواده باشد. او بایستی همیشه نام خانواده را سر بلند نگه دارد. در واقع او خیلی زود آن قدر بزرگ می‌شود که باید در جست‌وجوی کسب شغل و کار

محل را امضاء کنم. می دانستم که برایم دلپذیر خواهد بود، البته پول چندانی به دست نمی آوردم، فقط چند دلار بابت نوشتن مطلب طنز برای کمترین های آنجا به من می پرداختند. نمی دانستم چگونه باید وارد این شغل شوم که تمام مسئولیت آن به عهده خودم باشد. تا اینکه همان خانم متوجه استعداد من شد و کمکم کرد تا اولین قدمها را بردارم.

اولین قدم را برداشتم. فوق العاده بود. ۵۰ دلار به من پرداختند که البته امروز مبلغ چندانی نیست، اما برای آن زمان و آن شرایط من مثل ۵۰۰۰ دلار الان بود. دوباره ۵۰ دلار بعدی. روز بعد، ۱۵ دلار از پولی که به دست آورده بودم را برای چاپ کارتی پرداخت کردم که روی آن نوشته بود: استیو هاروی کمترین. خیلی کارت زیبا و گران قیمتی نبود، اما همان کارت ویزیت به همه اعلام می کرد که من چه کسی هستم و استعداد خاصی در کمندی و طنز دارم.

اگر مردان رؤیاهای خود را به حقیقت تبدیل نکنند و به دنبال اثبات اینکه «چه کسی هستند»، «چه شغلی دارند» و «چقدر درآمد خواهند داشت» نباشند، به یکباره نابود می شوند و می میرند. از لحظه ای که فهمیدم کمترین شدم و می توانم روی صحنه بروم، آماده بودم که نهایت تلاشم را در این زمینه بکنم.

امروز، مهم نیست چقدر خسته ام و چه اتفاقی در زندگی ام روی می دهد، هرگز دیر به سر کار نمی روم و هیچ برنامه ای را از دست نمی دهم. چرا؟ چون از ابتدای صبح که بیدار می شوم، تک تک رؤیاهایم را بررسی می کنم و علاقه مندم که یک زندگی رنگی را تجربه کنم.

من استیو هاروی هستم. هرآنچه به دست می آورم در جهت نیازها و خواسته های خود و خانواده ام است.

حالا، به خانواده ام اهمیت می دهم. به نقاشی در و دیوار خانه، فلز

باشد. همه اینها در مقدمه یک چیز است: مردانگی.

ادامه مردانگی تنها با بزرگ شدن این پسر بچه تمام نمی شود. توجه او همیشه روی این نکته باقی می ماند که کیست، چه کار باید بکند و چقدر درآمد داشته باشد. در تمام طول مدتی که یک مرد سرگرم این امور است، یک زن به دنبال زندگی خودش است. یک مرد هرگز بدون فراهم کردن این سه زمینه، خانه و زندگی تشکیل نمی دهد و صاحب فرزند نمی شود. نمی گویم مجبور به داشتن همه آنهاست، اما همیشه در تلاش برای رسیدن به رؤیاهایشان هستند.

هرگز فراموش نمی کنم که در اوایل بیست سالگی ام، چقدر احساس نارضایتی، ناامیدی و خستگی می کردم، به خصوص وقتی که از شرکت فوردمو تور بیرون آمدم. مجبور شدم، به دلیل نداشتن کار، ترک تحصیل کنم. حتی پول کافی برای مراقبت از خودم نداشتم، چه برسد به حمایت و نگهداری از یک خانواده. این قضیه باعث ایجاد ناامنی در من شده بود و نسبت به آینده بدبین بودم؛ اینکه چه کار باید بکنم، چه شغلی انتخاب کنم و چقدر درآمد داشته باشم. عنوان های «فارغ التحصیل دانشکده» و «مسئول بازرسی شرکت فورد» به یکباره با هم از بین رفت. نمی دانستم از کجا و چگونه درآمد داشته باشم. سراغ مشاغل مختلف رفتم: شستن فرش، فروش فرش، فروش محصولات ام وی ۱، بیمه ای ال دبلویو^۲ و بیمه رفاه اجتماعی. تلاش برای حفظ زندگی ام، دیوانه کننده بود. پیدا کردن کسی برای زندگی و آرامش آخرین چیزی بود که به ذهنم می رسید.

سرانجام شبی خانمی که قبلاً چند لطیفه و طنز برایش نوشته بودم، تشویق کرد که به یک باشگاه محلی کمندی بروم و قرارداد آماتورهای آن